خرید خودرو آرزو شد

سال ۹۹ که آغاز شد قیمت خودروی پراید که ارزان‌ترین خودروی موجود در بازار است تقریبا ۴۵ میلیون تومان بود اما این قیمت در تابستان ۱۰۰ میلیون را هم رد کرد تا پراید برای اولین بار ۳ رقمی شود و خریدش برای خیلی‌ها تبدیل به آرزو شود. غیر از پراید بقیه خودروها هم افزایش قیمت ۳ تا ۴ برابری را تجربه کردند و قیمت دنا پلاس توربو به ۶۰۰میلیون تومان رسید.

مروری بر مهم‌ترین اتفاقات تلخ و شیرینی که در سال ۹۹ رخ داد

زندگی پشت ماسک

اواخر سال ۹۹ بالاخره واکسیناسیون کرونا در ایران شروع شد و امیدها برای پایان این بیماری را زنده کرد | عکس: مریم کامیاب | مهر

روایتی از زندگی در سال ۹۹ که به دلیل بیماری کرونا به همه ما سخت گذشت

با ما بد کردی کرونا

مریم خباز
جامعه

طنازی می‌گفت ما این ور دنیا داشتیم قرمه سبزی‌مان را می‌خوردیم ولی خفاشی که آنها آن ور دنیا خوردند ما را هم به دردسر انداخت؛ آن روز خیلی‌هایمان به این حرف خندیدیم و گفتیم راست می‌گوید این طناز. یادتان هست؟ این حرف مال آن وقت‌ها بود که کرونا آنقدر برایمان تازگی داشت که نام ایران ما رسیده بود به رتبه دوم جدول کشورهای درگیر، بعد از چین؛ سرزمین سوپ خفاش.. مال آن وقت‌ها که عده‌ای ماسک ندیده درهمه عمر، به ماسک می‌گفتند ماکس. البته هنوز هم عده‌ای ماکس می‌زنند و ماکس می‌فروشند و این ماکس هنوز تنها سپر دفاعی ماست. دنیا از پشت ماسک دنیای راحتی نیست، نفس تنگ است، بینی خارش دارد، عینک بخار می‌گیرد، گرمای نفست می‌زند به چشم‌ها و میگرنی‌ها سرشان درد می‌گیرد، حساس‌ها هم معده‌شان به هم می‌ریزد، با این حال ماسک، این سدِ ضد ویروسِ یاجوج و ماجوج همه سال ۹۹ با ما بود، با ما که فکر نمی‌کردیم ماسک زشتمان می‌کند، با ما که بخشی از درآمدمان را گذاشته بودیم برای خرید ماسک و با ما که معتقد نبودیم کرونا یک دسیسه است. وه که چه سالی بود سال ۹۹. اولش غم و آخرش غم، اولش دلهره و انتهایش کلافگی. سال ۹۸ الحق که بد به سال ۹۹ وصل شد؛ سال ۹۸، سال سیل و مرگ و آوارگی، سالی با نوروزی غم‌بار، با پاییزی شلوغ و زمستانی غمگین. این دو سال، سال از دست دادن‌ها و از دست رفتن‌ها بود. بد نخوانید این جملات را، متهم به افسردگی و بدبینی هم نکنید نگارنده را که دلش حسابی تنگ است.

چه بگویم که ندانید. سال ۹۹ سخت گذشت، ماه‌های اولش آنقدر دست‌مان را شستیم و محلول زدیم که کارمان به کرم و وازلین و طبیبان پوست کشید. بعد که کرونا جدی‌تر شد همین دست‌های الکل‌خورده تسبیح می‌گرداند برای عزیز مبتلایی در آی‌سی‌یو و بازهمین دست‌ها خنج روی صورت‌هایی می‌کشید که صاف شدن حرکت قلب آن عزیز را روی مانیتور دیده بود. و این دست‌های ضدعفونی شده با این که کمتر از قبل اگزما می‌گیرد و گرفتار خشکی می‌شود هنوز تسبیح می‌گرداند و ذکر می‌شمارد و روی صورت‌ها خط و خش می‌کشد از داغ جگر.

سال مرگ

به پیشواز سال ۱۴۰۰ رفتن آن هم با ویژه‌نامه‌ای پر از واژه مرگ شاید قشنگ نباشد اما سال ۹۹ با مرگ تحویل شد و با مرگ پیش رفت. مرگ این تلخ‌ترین اتفاق بشری بیش از ۶۰هزار بار در ایران ما تکرار شد و این عدد هر روز بزرگ‌تر شد و لابد بازهم می‌شود و ما چسبیده به زندگی، برای دورشدن مرگ به خود تعویذ می‌بندیم و همچنان دعا می‌کنیم.

امسال که برود و برنگردد ما خیلی‌هایمان را از دست دادیم. مرگ اوایل سال فقط هاله‌ای بود که از دور خودش را نشان‌مان می‌داد و درِ خانه همسایه آن هم همسایه دور را می‌کوبید ولی هرچه سال پیرتر شد، مرگ نزدیک‌تر آمد و رسید به خانه‌های خودمان.

کرونای انگلیسی هم که این اواخر کودتا کرد و مثل همه وقت‌هایی که نام این کشور برای ملت ما مصادف بوده است با تلخکامی و گرفتاری، به عدد مرگ‌ها افزوده شد آن هم مرگ‌هایی با چه شدت و حدتی. شاید درست می‌گویند که مصیبت‌ها یار همدیگرند و با هم می‌آیند؛ هر مرگ دست مرگ دیگری را گرفت و خودش را رساند به ما، از سر و کولمان بالا رفت و مثل میرغضب چشم دوخت به ما. کوتاهش می‌کنم، چه بگویم که ندانید. مرگ را از اولش که بخوانی مرگ است و از آخراگر، گرم است مثل اشک‌هایی که در سال ۹۹ ریخته شد و داغ‌هایی که در سینه‌ها باقی ماند.

> محلول و ماسک که نایاب شد عده‌ای از زیر سنگ هم که شده این دو را پیدا کردند و رساندند به دست مردم و عده‌ای که دغدغه تولید داشتند در همان حال‌وهوا چرخ تولید را راه‌انداختند و تجهیزات حفاظتی را پمپاژ کردند در رگ و پی ایران تا مام وطن نفسی تازه کند و تن و بدنی بشوید از ویروس

عشق سال کرونا

سال‌های وبای مارکز، عشقی نیز در قلبش داشت آنچنان پررنگ و قشنگ که لرزه‌های وبا را می‌پوشاند وعشق سال‌های وبا را به رمانی خواندنی تبدیل می‌کرد. داستان کرونای ما هم سال‌های وبای مارکز است؛ کرونا جدا، عشق جدا. سال ۹۹ گرچه سال مرگ بود، سال زندگی هم بود، سال عشق هم بود. پرده‌های جدیدی از عشق آنچنان در این سال ورق خورد و به نمایش درآمد که خیلی‌ها حیران شدند، حتی خودمان که به عشق ایرانی عادت داریم و مطمئنیم که بعد هر مصیبتی کسانی هستند که مثل کوه، پشت می‌دهند به پشت ما.

محلول و ماسک که نایاب شد عده‌ای از زیر سنگ هم که شده این دو را پیدا کردند و رساندند به دست مردم و عده‌ای که دغدغه تولید داشتند در همان حال‌وهوا چرخ تولید را راه‌انداختند و تجهیزات حفاظتی را پمپاژ کردند در رگ و پی ایران تا مام وطن نفسی تازه کند و تن و بدنی بشوید از ویروس.

بازار سیاه ماسک و دستکش و محلول که از تب و تاب افتاد و آرام گرفت، این بار معیشت عده‌ای در مضیقه افتاد و باز همان عده که دل در گرو مردم داشتند دست به کار جمع و جور کردن سبدهای کالا شدند که نامش را گذاشتند بسته‌های معیشتی و نام حرکتشان را گذاشتند رزمایش مواسات و همدلی و کمک مومنانه.

سال ۹۹ سال عشق بود، سال پهن شدن سفره مهربانی، راه‌افتادن طرح طعم مهربانی و جان گرفتن قرار مهربانی و مشق مهربانی به هر طریق ممکن، حتی با اهدای پلاسمای خون بهبودیافتگان کرونا.

سال آزاد باش

بگذارید بگویند مدیریت کرونا در ایران، جهان را انگشت به دهان نگه داشت، بگذارید بگویند الگوی ما برای مقابله، الگوی خیلی‌ها برای مبارزه شد، بگذارید هرچه خواستند ادعا کنند، ولی اتفاقات سال ۹۹ پر بود از گزک‌های مدیریتی که مدیران به دست ملت دادند. این گزک‌ها زندگی را برای خیلی‌هایمان در این سال سخت کرد. عده‌ای از ما را واداشت به مرور سیاست‌ها و خودخوری که آخر چرا وقتی کرونا در کمین است سال ِ آزادباش برپاست و هرکه هرچه دلش خواست می‌کند و کرونا را با خود هرجا که دلش خواست می‌بَرد.

سفررفته‌ها و عشق مسافرت‌رفتن‌ها این جملات را نخوانند که دل آن عده که سال ۹۹ ناخن به دندان گرفتند و از حرص جویدند، هنوز آشوب است. راه‌ها باز، سفرها آزاد، خوشگذرانی‌ها برقرار و بازارها همه دایر و هشدارها درباره ابتلا همچنان پُر جان و این وسط، حیران‌ها که ۱۲ ماه پرسیدند کو مدیریت، کو کنترل و کجاست آن الگو.

چهره زیبای کادر درمان

بگذریم؛ می‌گویند گلایه‌های سال کهنه را نباید به سال جدید برد. می‌گویند هر نوروز فصل نویی است برای تازه شدن و شستن چشم‌ها و افکار. سال کهنه اما گرچه کهنه می‌شود ولی دور ریز نمی‌شود مخصوصا برگ‌های زرینش. کادر درمان در سال ۹۹ گل کاشتند، آنها ماندند وسط میدان و دیگران کنار گود، آنها جان وسط گذاشتند و بی‌باک ماندند و ماندگار شدند.

از اشک‌هایی که در هر وداع با یکی از آنها در چشم‌هایمان حلقه زد اگر بگذریم، اگر آن کلیپ‌های تلخ از راهی شدن آمبولانس‌ها که اجساد پزشکان را با خود می‌برد بگذریم، اگر مرگ پرستاران باردار را که خودشان رفتند و کودکان بی‌مادرشان را گذاشتند در گوشه‌ای از ذهن مان بایگانی کنیم، کنار این همه تلخی، کنار این همه عُسر، یسر چهره زیبای کادر درمان است که در کادر ذهن خیلی‌هایمان قاب‌گرفته‌شده و با نشان تحفه سال ۹۹ به سال بعد و سال‌های بعد نقل مکان خواهد کرد.

اتفاق+

سال تولد امید و واکسن

به یک صف طولانی فکر کنید، نه مثل صف‌های به هم ریخته مسافران در مترو و اتوبوس که در ایام کرونا هم باز شلوغ و به هم ریخته‌است، بلکه به یک صف که اجزایش به صورت نامرئی این پا و آن پا می‌کنند که شاید محموله‌ها زودتر برسد و شاید زودتر نوبت آنها شود. این صف ماه‌های آخر سال ۹۹ در کشورمان شکل گرفت، صفی برای دریافت واکسن کرونا البته نه از نوع آمریکایی و انگلیسی اش که آدمکش اند بلکه از نوع روسی و چینی، اگر هم زودتر دست دهد از نوع ایرانی‌اش.

گرچه گفتند کادر درمان در اولویت دریافت واکسن است و مدافعان سلامت نفر اول این صف اند ولی هر چه سال ۹۹ کهنه‌تر شد آدم‌های توی صف متراکم‌تر شدند تا آنجا که حتی وکلا در این صف جا گرفتند و دنبال نوبت گشتند.

این صف البته شاید از معجزه امید به واکسن. این بهترین اتفاق سال ۹۹. باشد، امید به مبتلا نشدن، به زجر نکشیدن، به حسرت نفس کشیدن نداشتن، امید به زنده ماندن و نرفتن میان خیل رفتگان کرونا و اضافه نشدن به آمار مرگ‌ها.

ما مردم عادی همه روزهای سال ۹۹ تلاش کردیم زنده بمانیم، که کرونا را دور بزنیم و از پشت همه احتیاط‌ها و ماسک‌هایی که نفس برایمان نگذاشت، کوشیدیم برای ویروس جا خالی بدهیم. کار آسانی نبود، (کار آسانی هم نخواهدبود) یک چیزی بود شبیه رسیدن مداوم به نقطه ذوب و انجماد، یخ‌زدن و آب‌شدن دائم به اندازه‌ای که بیم شکستن سنگ صبر و طاقتمان هر لحظه می‌رفت.